



سنگی که بنا به باورهای مردم جای دست یا پای خواجه خضر است. زیارتگاه دست خضر (شیراز- قصرالدشت)



هیبت و شکوه بود. گفتم ای پیر، توبه کردم که هرگز جادویی نکنم. چون توبه کردم یزدان قبول کند و مرا بیامرزد؟ آن پیر گفت بلی، اگر بعد از این نکنی و توبه کردی. گفتم کردم و پذیرفتم.

پس گفتم ای پیر، چکنم تا آنچه دائم فراموش کنم. آن پیر چیزی بخواند و بر من دمید. هرچه دانستم از جادوی فراموش کردم، چنان (که) در خاطر من نیامد که چیزی از جادوی دانستم. آنچه به چهل سال رنج برده بودم و آموخته، به یک دعا که آن پیر بکرد فراموش کردم. آن پیر بخواست رفتن، او را بگرفتم. گفتم ای پیر، به یزدان دادار و بر آن خدای که ترا این منزلت داد بگوی تا تو کیستی. پیر گفت منم حضرت خضر پیغمبر علیه السلام. (از) این جایگاه می گذشتم ترا دیدم در بند. دختر برین جمال که توئی در بند گرفتار از شومی گناه. آمدم تا ترا نصیحتی کنم که از این کار توبه کنی و کردی و ترا نجاتی باشد. گفتم ای پیغمبر خدای، مرا ازین بند برهان که مرا طاقبت برسید. خضر پیغمبر علیه السلام چیزی برخواندو باد بر من دمید و بندها از من جدا شد به فرمان یزدان، که اگر خواستندی که آن بند از من برگرفتندی به دو سه استاد آهنگر روزی یا دو روزی در آن بایستی کردن.

من از خرمی در وی آویخته بودم. از خواب درآمدم. او را دیدم پیش من ایستاده آن خانه روشن از نور وی. گفتم ای پیغمبر خدای، مرا این جایگاه رها مکن، که چون موکلان مرا ببینند بند برگشاده، گویند به جادویی کرده است که بگریزد. مرا بگیرند و عقوبت کنند و بند گران برنهند. خضر پیغمبر علیه السلام دست من (را) گرفت. گفت کجا خواهی که بروی؟ گفتم پیش پدر خویش به شهرستان عقاب. گفت چشم بر هم نه. بر هم نهادم چون چشم بگشادم خود را به در خیمه پدر دیدم ایستاده. احوال من چنین بود. «(سمک عیار، جلد سوم، ص ۷ تا ۹) نیز نمونه‌های دیگر، که صورت نگاه و وجه اورمزدی، و تلاوم حضور زرتشت در فرهنگ عامه، با نام خضر، و یا نام‌های دیگر است!»^۵

پی نوشت‌ها:

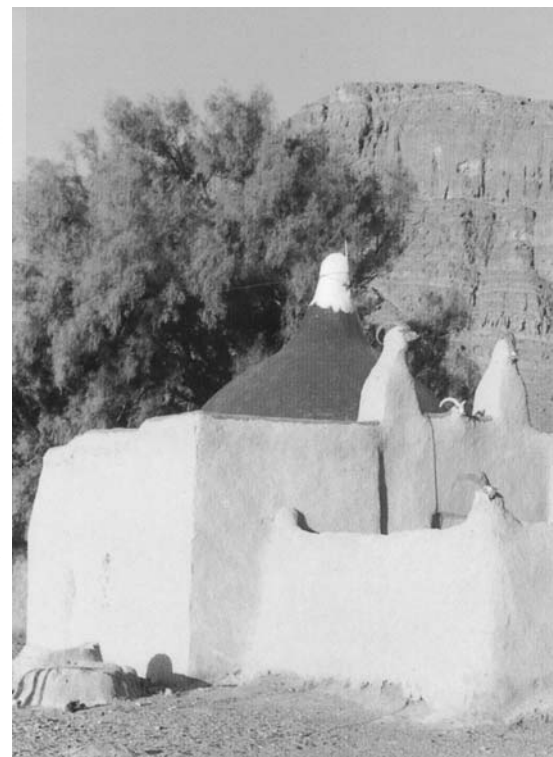
۱. اسطوره زندگی زرتشت. ژاله آموزگار، احمد تفضلی، تهران، نشر چشمه، ۱۳۷۲، ص ۱۴۲.
۲. کتابیون مزدپور در مقاله‌ی هدیش خواجه و خضر (نک، فصلنامه زاینده رود، ش ۲۳، بهار ۱۳۸۱) هدیش را نزدیک به خضر می‌بیند و نام خضر را (بیشتر) جایگزین هدیش دانسته است!
۳. نقل به معنی نک: تاریخ اساطیری ایران، ژ. آموزگار، ص ۷۳.
۴. از «زند و هومن یسن» ترجمه‌ی صادق هدایت، برگرفته از اساطیر و فرهنگ ایران در نوشته‌های پهلوی، دکتر رحیم عقیقی، انتشارات توس، ص ۱۴۴.
۵. برای آگاهی بیشتر، از این اندک، نک: محسن میهن‌دوست، اوسنه‌های خواب (و درنگی تحلیلی و نظری در آنها) تهران، نشر مرکز، ۱۳۸۰.

تور بر اتروش کرب انوشه باشد، و چون تور بر اتروش کرب اندیشه باشد رستاخیز و تن پسین کردن، نشاید، زرتشت را در اندیشه دشوار نمود. اورمزد به خرد هروسپ آگاه (آگاه از همه چیز) دانست که سپیتمان زرتشت اشو چه اندیشد او دست زرتشت را فراز گرفت... خرد هروسپ آگاه را بسان آب، بر دست زرتشت کرد و به او گفت فراز خور. زرتشت آن را فراز خورد، از آن خرد هروسپ آگاه، به زرتشت اندر آمیخت...»^۴

چه جوهر و درونه‌ای را بر آفتاب خواهد انداخت، و یا آشکار تواند کرد؟ و یا خواب ماه در ماه در کتاب گرانسنگ سمک عیار، که نکوهشی عیان از زبان خضر و گویی اشوزرتشت بر زن زیبای اسیر در منع جادوگری است!

از زبان ماه در ماه بشنویم:

«دوش دلتنگ بودم. چیزی که می‌دانستم می‌خواندم و با یاد خود می‌آوردم و در خواب شدم. در آن دلتنگی دیدم که پیری پیش من آمد. جبهه سبز پوشیده و دستاری سبز بر سر نهاده و ریشی اسفید تا به ناف. نور روی وی همه خانه منور کرده. گفت ای دختر، شرم نداری و از خدای نمی‌ترسی که ترا به آتش دوزخ بسوزاند و عذاب کند که بیداد کنی و خلق خدای را رنج نمائی و جادوی کنی؟ از یزدان بترس و جادویی مکن. من چون بشنیدم از آن مرد بترسیدم و نهیبی از وی در دل من آمد که سخت با



جنوب خراسان

خضر دارد و هر دو می‌توانند خاستگاه مشترکی داشته باشند.

رد پای آشوزرتشت در فرهنگ عامه

محسن میهن دوست



قدمگاه- روستای بندان

این قدمگاه به لحاظ نقش و کارکرد همانندی بسیار با قدمگاه‌های

باورداشتهای به دور از خرد (خرافه) پس از وی کند، حضور نمادین و تمثیلی خضر پیامبر در فرهنگ عامه و عمومی مردمان ایران زمین است، که با رد پیدایافتگی برخی روایت‌ها، و اوسنه‌های *owsane* دوره به دوره و باورداشتهای گردان، انگار گویای ماهیت زرتشت با نام‌های دیگر از جمله خضر پیامبر است^۱ و این رد، گاه گویای سه وجه اورمزدی، یعنی اندیشه و گفتار و کردار نیک است. نگاهداشتی که روان سالم (مینوی) و ناسالم آزمند (دوزخی) را در انکار دیوان و جادوان، و مبارزه‌ی نیکی و بدی (اورمزدی و اهریمنی) بستری عمومی بخشیده و در زبان عامه روان کرده است. و از همین گذر و نظر می‌پرسم: «از نماد سرو همیشه سبز کاشمر که به دست زرتشت کاشته شده است و متوکل عباسی از چوب آن کاخ خود را بنا نهاده است» و یا این گزاره که: «اورمزد جوهر تن زرتشت را از سوی خود به جانب باد و از جانب باد به سوی ابر به حرکت درآورده است. ابر آن را قطره قطره بر زمین فرستاده است و گونه‌های گیاهی (سبز) از آن روینده است»^۲

یا: «به زند و هومن یسن پیداست که زرتشت دیگر بار از اورمزد انوشکی خواست. او گفت دادار، میان آفریدگان تو، من پرهیزگارترم و کارگرترم، اگر چون درخت جوید بیش، گو کپتشا یوشت فریان و چهرومیان پسر گشتاسب، مرا انوشه کنی، مردمان به دین تو بهتر گردوند... اورمزد گفت: ای سپیتمان زرتشت، اگر تو را انوشه کنم پس

گزاره‌های اساطیری تاریخی، و آیینی مردمان ایران زمین ورق‌های گمشده‌ی بسیاری دارد و در این میان نام و ساحت عمومی آشوزرتشت یعنی پیام‌آور نیکی و راستی ایرانیان بس بیشتر در مه غلیظ پرسش‌های بی‌پاسخ دیده می‌شود!

زرتشت که بود، کی زاده شد، زادگاهش کجا بود، و آیین‌آوری او، چه بر مردمان گیتی ارائه داد؟ گویی که هنوز در این زمینه پژوهشی بسامان و گفتاری دقیق و در خور دیده و شنیده نشده است! نهایت آن که از چه روی، و به چه سبب پس از اسلام آوردن بسیاری از اقوام ایرانی، نام و آوازه‌ی عمومی و مردمی وی در زبان عامه به محاق فراموشی سپرده شده است.

نوآوری، که از اورمزد پرسید: «در جهان جسمانی برترین چیزها نخست کدام است، دوم کدام، و سوم کدام؟» و در پاسخ به گوش هوش شنید: «نخست برتری اندیشه نیک، دوم گفتار نیک و سوم کردار نیک است»^۱

ورق زرین سه‌گوشی که ذات هستی آغاز نشناخته را به جهت روان سالم و پی‌جوی آدمی به درستی برمی‌تابد. و باز این پرسش، از چه تنها در اندک متون نوشته‌ی اوستایی و غیر آن یعنی مکتوب نامش و سخنش شنیده می‌شود، اما در زبان عامه و باورداشتهای گردان اقوام ایرانی با همان نام نسبت به او چندان وجهی و گفتاری آشکار نیست؟! این نیز بررسی چه‌گونه‌زایی ادیان و مذاهب دیگر را در دوره‌های اساطیری و تاریخی، و صور نمودگارهای برجای مانده و برداشت‌های نوین توجه خواهد داد. سوبه‌هایی که به کنش کلامی و رفتاری دیگر باوری ادیان مهاجر و مهاجم و خودی و پیروان دین باورشان تکیه خواهد داشت.

در فرهنگ عمومی مردمان ایران زمین، آیین‌آوری و رسم، پیوسته در چنبره‌ی نگاهداشت‌های قدرت‌یافتگان تازه به تازه قرار می‌گرفته است، فی‌المثل در دوره‌ی امویان و عباسیان بر سر معتقدات و نام زرتشت چه آمد، که رد نامش با همان نام و کنیه نه‌تنها کم‌رنگ‌تر شده، بل پس از آن به زعم برخی در نام ابراهیم، و به گمان نگارنده از جمله در خضر تجلی‌رمزگون و پوششی خود را ادامه داده است.

گمانی که پرسش است و پاسخ‌هایی که در گستره‌ی فرهنگ عامه، و از جمله در نماد خضر راه‌دان و راه‌گشا، ردیافتگی خود را گوشزد پژوهشگر میدانی کرده است!

این که نام آشوزرتشت در فرهنگ عامه و عمومی اقوام ایران زمین گم می‌نماید، و پیامبران سامی و اسرائیلی از زبان منبریان و دین‌باوران روایتی مثال آور بازگو و تکرار می‌شود، خود نکته‌ای قابل و بایسته‌ی بررسی است.

کاشت و داشت و برداشتی که بیرون از حوزه‌ی ادغام اسطوره و تاریخ، تلفیق آیینی، فرهنگی و سیاسی باوری را برنمی‌تابد. هم از این روست که به جهت شناخت هویت‌یافتگی ادواری، و یا هویت از دست دادگی صورتی و تلفیقی پژوهشی همه‌سونگر را ضرور می‌نماید!

از چنین پنداشت و برداشتی (چنان که گفته آمد) گویی از جمله‌ی اشخاص اسطوره‌ای آیینی، و تاریخی دینی، که کهن آیینی زرتشت را بی آن که آلوده‌ی